

# هیلولای خوش قلب



ماکس فلتویس

مترجم: پریسا برازنده



# هیولای خوش قلب

ماکس فلتویس  
مترجم: پریسا برازنده

DAS GUTHERZIGE UNGEHEUER /  
DAS GUTHERZIGE UNGEHEUER UND DIE RÄUBER  
written and illustrated by Max Velthuijs  
© 2015 NordSüd Verlag AG, CH-8005 Zurich/Switzerland  
First published in 1976  
This edition is published under the license of the Foundation  
Max Velthuijs.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق  
انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی این کتاب را به  
زبان فارسی در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (NordSüd Verlag)  
خریداری کرده است.  
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان  
دیگر مخالف قوانین بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

سرشناسه: ولتهویس، ماکس، ۱۹۲۳-۲۰۰۵ م.  
Velthuijs, Max  
عنوان و نام پدیدآور: هیولای خوش قلب: دو داستان و یک پوستر/  
نویسنده ماکس فلتویس؛  
مترجم پریسا برازنده.  
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص: مصور(رنگی).  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۹-۰  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
مادداشت: عنوان اصلی: Das gutherzige Unge-  
heuer: zwei Geschichten  
یادداشت: گروه سنی: ب.  
موضوع: داستان‌های تخیلی  
موضوع: هیولا -- داستان  
شناسه افزوده: عباس‌زاده برازنده، پریسا، ۱۳۵۵ - مترجم  
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۴ ه ۷۱۸ و ۱۳۰ دا  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۵۲۷۳۲

## هیولای خوش قلب

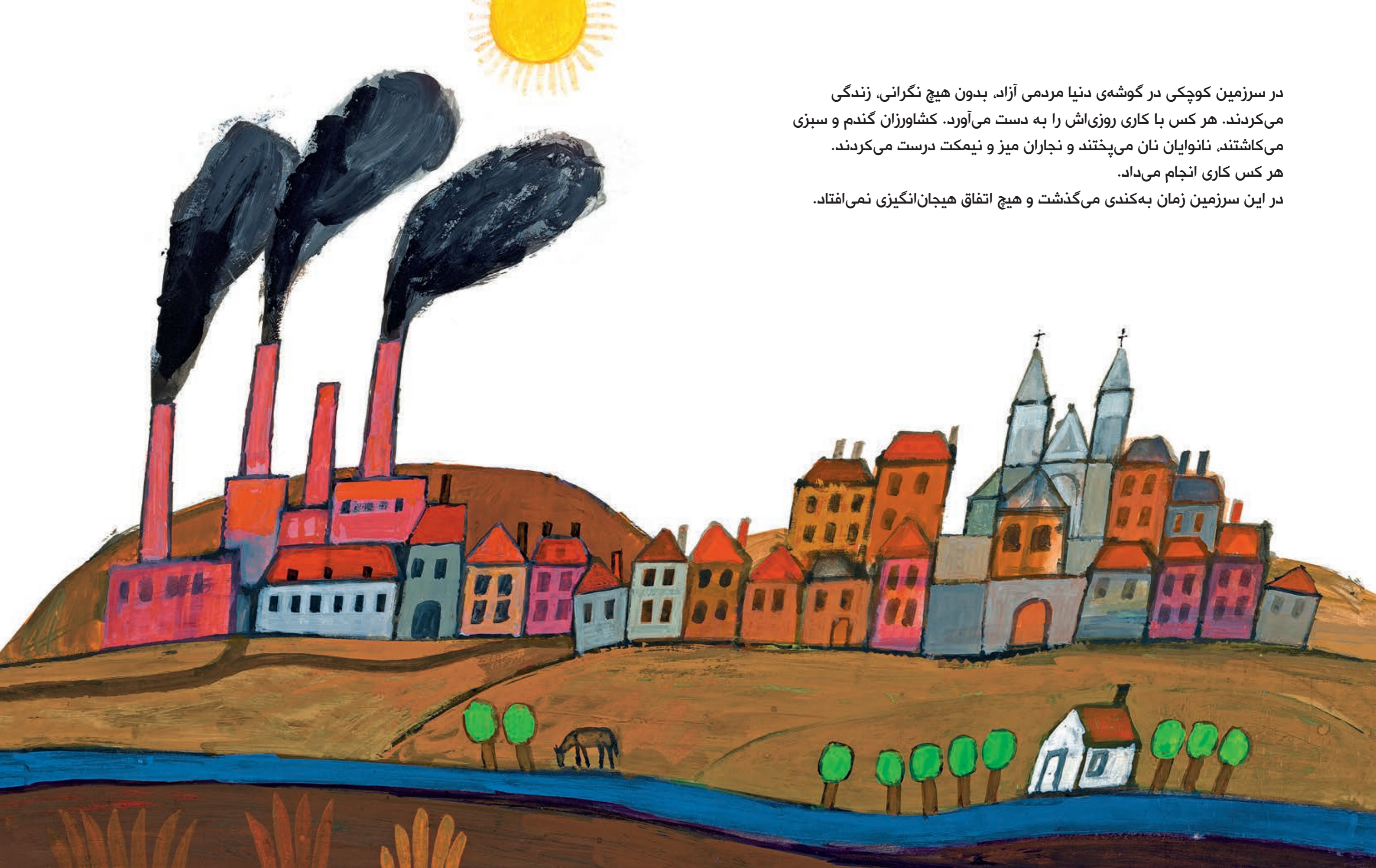
نویسنده و تصویرگر: ماکس فلتویس  
مترجم: پریسا برازنده  
ویراستار: هدا توکلی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: الهه جوانمرد  
چاپ اول: ۱۳۹۵  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۹-۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵  
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵ info@hoopa.ir www.hoopa.ir

◀ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
◀ استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

در سرزمین کوچکی در گوشه‌ی دنیا مردمی آزاد، بدون هیچ نگرانی، زندگی می‌کردند. هر کس با کاری روزی‌اش را به دست می‌آورد. کشاورزان گندم و سبزی می‌کاشتند، نانوايان نان می‌پختند و نجاران میز و نیمکت درست می‌کردند. هر کس کاری انجام می‌داد. در این سرزمین زمان به‌کندی می‌گذشت و هیچ اتفاق هیجان‌انگیزی نمی‌افتاد.



تا اینکه یک روز کشاورز دید گندمزارش غارت شده. او به خانه‌ی تکتک همسایه‌ها رفت و خبر داد. آن‌ها تصمیم گرفتند به مزرعه بروند و دزد را دستگیر کنند، اما نه در مزرعه و نه بیرون آن هیچ‌کس نبود. هیچ خبری هم از دزد نبود. هر روز صبح، یک مزرعه غارت می‌شد و کشاورزها نمی‌دانستند چه کار کنند. روز پنجم، ناگهان یکی فریاد زد: «آتش! آتش!» از جنگل شعله‌های آتش دیده شد. بلافاصله به آتش‌نشانی خبر دادند و آن‌ها آژیرکشان آمدند. همان موقع که آتش‌نشان‌ها سعی می‌کردند آتش را خاموش کنند، هیولایی عظیم از جنگل بیرون آمد.



